

دوفصلنامه مطالعات شبه‌قاره دانشگاه سیستان و بلوچستان
سال یازدهم، شماره ۳۶، بهار و تابستان ۱۳۹۸ (صص ۷۶-۵۳)

بازشناسی شخصیت حدیثی مقاتل بن سلیمان بلخی

۱- علیرضا حیدری نسب

چکیده

مقاتل بن سلیمان بلخی در تفسیر قرآن، فردی گران قدر ولی در روایت مجروح خوانده شده است. پژوهش حاضر که به شیوه تحلیلی-توصیفی انجام شده است، ضمن بررسی و تحلیل اقوال مختلف درباره شخصیت مقاتل و ملاحظه روایات و کارنامه حدیثی وی و قیاس آن با کارنامه دیگر روایان و روایات آنان نشان می‌دهد که اگرچه او در صدر مفسران قرار داشته و در چارچوب مذاهب اهل سنت اندیشه و عمل کرده است، از برخی ایرادها چون عدم پابندی کامل به روش محدثان در نقل و داشتن غرور علمی مبرا نیست؛ ولی این ایرادها سبب بی‌اعتباری روایاتش نمی‌شود. داشتن مشایخی طراز اول چون صادقین (ع) و ضحاک، روایانی چون عبدالرزاق و حسن بن محبوب و وجود عین روایات یا متابعات و شواهد آن در جوامع حدیثی و منابع برتر فریقین در کنار زهد، عرفان و صراحتش با حاکمان، او را حداقل در سطح عموم روایان حدیث قرار می‌دهد.

کلیدواژه: مقاتل بن سلیمان، شخصیت مقاتل، حدیث مقاتل.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

استادیار علوم قرآن و حدیث دانشگاه سیستان و بلوچستان

Email: heydarynasab43@theo.usb.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۲/۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۵/۱

۱- مقدمه

ابوالحسن مقاتل بن سلیمان بلخی از چهره‌های برتر دانش‌های قرآن و حدیث و برخاسته از شرق اسلامی است که درباره‌اش داوری‌های متعارضی صورت گرفته است. درحالی که بسیاری از عالمان رجال اهل سنت او را دجال، کذاب، جسور، متروک و حتی مهدورالدم خوانده‌اند؛ برخی دیگر از عظمت و برجستگی‌اش به‌ویژه در تفسیر سخن گفته‌اند (ابن عدی، ۱۴۰۹هـ.ق، ج ۶: ۱۲۰؛ خطیب بغدادی، ۱۴۱۷هـ.ق، ج ۱۳: ۱۷۰-۱۶۱؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵هـ.ق، ج ۶۰: ۱۰۹). برخی رجال شیعه به عامی، بتری یا زیدی خواندن وی یا نقل جرح متقدمان بسنده کرده‌اند. شیخ مفید او را ناصبی خوانده است؛ اما بعضی دیگر او را وارث سیرت ابن عباس، متمایل به اهل بیت (ع)، از مفسران بزرگ شیعه، صریح و متدین دانسته‌اند (نوری، ۱۴۱۶هـ.ق، ج ۹: ۱۳۹؛ تهرانی، بی تا، ج ۴: ۲۳۳؛ معرفت، ۱۴۱۸هـ.ق، ج ۱: ۲۸۳)

۱-۱- بیان مسأله و سؤالات تحقیق

مسأله اصلی این پژوهش، چگونگی موقعیت مقاتل در نقل حدیث و اعتبار روایاتش است. فرض آن است که مقاتل به دلیل دانش، صراحت، مهارت بالا و البته رعایت کمتر شیوه محدثان در ارتباط با اسناد و احیاناً داشتن غرور علمی و رقبای مختلف، مورد بی‌مهری، حسادت و اتهام واقع شده است؛ اما عموم روایاتش از اعتباری چون اعتبار روایات دیگر راویان مشهور برخوردار است.

۱-۲- اهداف و ضرورت تحقیق

مقاتل از دانشمندان برتر دانش‌های قرآن و حدیث و از پیشگامان تبیین معارف قرآن و دفاع از آن بود. تفسیر او که نخستین تفسیر و دارای شمار زیادی حدیث بوده، از موقعیت خاصی برخوردار است. با وجود این، درباره مقاتل و صلاحیت او به‌خصوص در ارتباط با حدیث، تضارب آراء شدیدی وجود دارد؛ از این رو تحلیل و بررسی کارنامه و شخصیت حدیثی‌اش به‌طور مستقل و منصفانه ضرورت دارد.

۱-۳- روش تفصیلی تحقیق

این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی به انجام رسیده است. اطلاعات تحقیق به روش کتابخانه‌ای و با مراجعه به کتب و برخی دیگر با استفاده از نرم‌افزارهای مرتبط چون «جامع‌التفاسیر نور» یا مقالات نمایه‌شده در پایگاه‌ها، مانند پایگاه مجلات علوم انسانی ایران، «مگیران» فراهم آمده است.

برای بررسی و تحلیل مطالب، پس از ذکر مختصر دیدگاه‌های متضارب بزرگان رجال و حدیث فریقین درباره مقاتل، مهم‌ترین اتهامات به او مورد تحلیل واقع شده و سپس خصوصیات برتر شخصیتی و امتیازات آثارش مورد بحث و ارزیابی قرار گرفته‌است.

۴-۱- پیشینه تحقیق

مقاتل در منابع رجالی عموماً مجروح خوانده شده‌است. محققان تفسیرش چون عبدالله شحاته نیز معمولاً او را در حدیث مجروح دانسته، ولی در حوزه قرآن ستوده‌اند. برخی مقالات که در ادامه ذکر می‌شوند، پیرامون شخصیت تفسیری‌اش فراهم آمده‌اند؛ از جمله: مقاله «معرفی مقاتل بن سلیمان» از ناوشکی در مجله فروغ وحدت، شماره ۲۱، پاییز ۱۳۸۸، که به جرح مقاتل در کتب تراجم و اقوال پیرامون او پرداخته‌است. مقاله «تفسیر مقاتل بن سلیمان و جایگاه آن» در مجله مطالعات قرآن و حدیث، شماره ۳، زمستان ۱۳۸۷ از شایسته‌نژاد که به معرفی تفسیر وی پرداخته‌است. مقاله دیگر همین نویسنده با عنوان «بررسی و نقد آیات خلافت و ولایت در تفسیر مقاتل بن سلیمان و تفسیر الکشاف زمخشری»، در مجله تحقیقات علوم قرآن و حدیث، شماره ۹، سال ۱۳۸۷، مواضع این دو مفسر را با هم سنجیده‌است. مقاله‌ای نیز از کلود ژلیو با عنوان «مقاتل، مفسر بزرگ و محدث و متکلم مطرود» در مجله آیین پژوهش شماره ۷۶، در سال ۱۳۸۱ ترجمه و چاپ شده که نویسنده عمدتاً به دیدگاه‌های کلامی مقاتل پرداخته‌است. تا جایی که راقم سطور جستجو کرده، مقاله‌ای ویژه شخصیت حدیثی مقاتل نگاشته نشده‌است.

۲- حیات مقاتل

مقاتل در بین سال‌های ۶۰-۷۰ هجری یا در دهه ۷۰ تا ۸۰ در بلخ به دنیا آمد. ابتدا در مرو و سپس در عراق فعالیت علمی داشت و در سال ۱۵۰ هجری در بصره وفات یافت. زادگاه پرآوازه وی در شرق اسلامی، خاستگاه تصوف در ایران، از سال ۲۲ هجری به بعد مکرر بین مسلمانان و اهالی آنجا دست‌به‌دست شده و گاهی در کنار مرو، مهم‌ترین مرکز حاکمیت در ماوراءالنهر و احیاناً مرکز خراسان بوده‌است (بلخی، ۱۴۲۳هـ.ق، ج ۵: ۲۴؛ مزی، ۱۴۱۳هـ.ق، ج ۲۸: ۴۳۴؛ عسقلانی، ۱۴۰۴هـ.ق، ج ۱۰: ۲۵۲؛ بجنوردی، ۱۳۸۳هـ.ش، ج ۳: ۶۰ و ۶۶).

علمان بزرگی چون ضحاک، مقاتل و جهم بن صفوان از بلخ برخاسته‌اند. مقاتل بن سلیمان از مقربان دربار سالم بن احوز مازنی، از فرماندهان سپاه نصر بن سیار بود و به پشتوانه او جهم را به ترمذ تبعید کرد. در ۱۱۶هـ.ق شورش بزرگی به سرکردگی حارث بن سریق علیه امویان شکل

گرفت. در این جریان جهم، سخنگوی مذهبی شورشیان بود و هر دو مقاتل، ابن حیان و ابن سلیمان، به‌عنوان کارشناسان مذهبی در سپاه نصر حضور داشتند. در این ماجرا جهم کشته‌شد (بلخی، ۱۴۲۳هـ.ق، ج ۵: ۲۴؛ طبری، ۱۴۰۴هـ.ق، ج ۴: ۲۹۲؛ بجنوردی، ۱۳۸۳هـ.ش، ج ۳: ۴۶۹).

نقل مقاتل از صادقین(ع) نشان از شاگردی وی نزد این دو امام همام دارد. وی از بزرگانی چون عطیة عوفی، سعید مقبری، ضحاک بن مزاحم، عمرو بن شعیب، مجاهد، ابن سیرین زهری و عطا نیز روایت کرده‌است. افراد بسیاری چون عبدالستام بن عبدالواحد، حجاج بن نصیر، نوح بن ابی مریم، فضل بن دکین، عبدالرزاق صنعانی، سفیان بن عیینه، حسن بن محبوب از شاگردان یا راویانش هستند (بلخی، ۱۴۲۳هـ.ق، ج ۵: ۴۹؛ خطیب بغدادی، ۱۴۱۷هـ.ق، ج ۱۳: ۱۶۱؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵هـ.ق، ج ۶۰: ۱۰۹؛ ذهبی، ۱۴۱۳هـ.ق، ج ۷: ۲۰۱)؛ درحالی که در شمار شاگردانش افرادی متهم چون نوح بن ابی مریم و حجاج بن نصیر دیده می‌شوند؛ افرادی ثقه و طراز اول چون عبدالرزاق و حسن بن محبوب نیز وجود دارند (نجاشی، ۱۴۱۶هـ.ق: ۷۲؛ طوسی، ۱۴۰۴هـ.ق، ج ۲: ۸۳۰؛ خوبی، ۱۴۱۳هـ.ق، ج ۳: ۳۹). از مشهورترین و مهم‌ترین آثارش کتاب‌های «تفسیر مقاتل» و «اشباه و نظائر» است.

۳- تضارب آراء دربارهٔ مقاتل

وجوه گوناگونی باعث شده تا پیرامون شخصیت وی، به‌ویژه در بعد حدیثی، آرای مختلفی شکل گیرد. در این مقام مهم‌ترین آراء ذکر و در ادامه بررسی می‌شود:

۳-۱- نقد و جرح

بسیاری از دانشمندان اهل سنت او را جرح کرده‌اند. ابوحنیفه، از معاصران مقاتل، ضمن دروغ‌خواندن او گفته‌است: «جهم، در نفی تشبیه و مقاتل، در همانندخواندن خدا افراط کردند» (خطیب بغدادی، ۱۴۱۷هـ.ق، ج ۱۳: ۱۶۷؛ ابن حبان، بی‌تا، ج ۳: ۱۵؛ تستری، ۱۴۲۲هـ.ق، ج ۱۰: ۲۲۳). افرادی چون ابن سعد، ابن معین، ابن راهویه، بخاری، نسائی، ابن عدی و ابن حبان او را متهم به کذب و وضع دانسته‌اند (بلخی، ۱۴۲۳هـ.ق، ج ۵: ۴۳؛ خطیب بغدادی، ۱۴۱۷هـ.ق، ج ۱۳: ۱۶۵؛ باجی، بی‌تا، ج ۱: ۲۷۱ و نوایا، ۱۳۷۳ش: ۲۲). طبری به‌دلیل بدگمانی، از مقاتل در تفسیرش چیزی نقل نکرده و ابن حبان نوشته‌است: «مقاتل آن بخش از دانش قرآن را که با منابع اهل کتاب موافق بود، از یهود و نصاری می‌گرفت و خدا را به مخلوقات تشبیه می‌کرد. او در حدیث دروغ می‌گفت» (ابن حبان، بی‌تا، ج ۳: ۱۴). جوزجانی و خطیب بغدادی گفته‌اند: «کان کذاباً جسوراً» و بعضی او را

مهدورالدّم خوانده‌اند (خطیب بغدادی، ۱۴۱۷هـ.ق، ج ۱۳: ۱۶۵-۱۶۷). ذهبی بر ترکش ادعای اجماع کرده‌است (ذهبی، ۱۴۱۳هـ.ق، ج ۷: ۲۰۲).

۲-۳- ستایش و تحسین

برخی دانشمندان مقاتل را به‌ویژه در تفسیر ستوده‌اند. ابوحنیفه به تفسیرش سفارش کرده‌است (خطیب بغدادی، ۱۴۱۷هـ.ق، ج ۱۳: ۱۶۷) ابن مبارک و سفیان بن عبدالملک تفسیرش را به‌استثنای اسنادش تحسین کرده‌اند. سفیان بن عیینه در استدلال بر مطالب از کتاب مقاتل کمک می‌گرفت. مقاتل بن حیان، دانش مقاتل را در برابر دانش دیگران، مانند اقیانوس در مقایسه با دریاهاى دیگر می‌دید. شافعی مردم را در تفسیر، عیال مقاتل دانست. ابن حنبل او را عالم به قرآن شمرد و گفت: دانایتر از او در تفسیر ندیده‌ام (همان: ج ۱۳، ۱۷۰-۱۶۱؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵هـ.ق، ج ۶۰: ۱۰۹). ابن عدی تفسیر مقاتل را پس از کلبی برترین تفسیر قرآن دانسته‌است (ابن عدی، ۱۴۰۹هـ.ق، ج ۶: ۱۲۰). حیوة بن شریح حضرمی گفت: «هرگز نشنیدم، شعبه از مقاتل جز به نیکی یاد کند» (خطیب بغدادی، ۱۴۱۷هـ.ق، ج ۱۳: ۱۶۲). ابراهیم حربی سبب طعن به مقاتل را حسادت می‌دانست! (همان، ج ۱۳: ۱۶۴) ابن عیینه از تفسیر مقاتل استمداد می‌کرد. عباد بن کثیر به استفاده از تفسیرش سفارش و اعتقاد داشت: «نسبت به کتاب خدا کسی از مقاتل دانایتر نیست.» ذهبی در قولی دیگر مقاتل را بزرگ مفسران، راوی مجاهد، ضحاک، ابن بریده، عطاء، ابن سیرین، زهری و استاد بزرگانی چون عبدالرزاق، علی بن جعد، سفیان بن عیینه و ابن مبارک دانسته‌است (ذهبی، ۱۴۱۳هـ.ق، ج ۷: ۲۰۱).

با وجود سنگینی کفه جرح مقاتل، در منابع تفسیری اهل سنت حضورش برجسته است؛ به‌عنوان نمونه قرطبی چهل بار، ابن جوزی و شوکانی هر یک حدود پانزده بار و بسیاری دیگر چون فخر رازی مکرر از وی در تفاسیر خود نقل کرده‌اند. در تفاسیر شیعه نیز از وی نقل‌هایی آمده‌است (شایسته‌نژاد، ۱۳۸۷هـ.ش، ب: ۱۰۳).

عالمان رجال شیعه چون برقی، طوسی، ابن داوود و حلی او را بتّری، عامی، صحابی صادقین (ع) و راوی ضحاک دانسته‌اند (خویی، ۱۴۱۳هـ.ق، ج ۱۹: ۳۳۶ و ج ۱۰: ۱۵۹). تنها شوشتری ضمن اشاره به زیدی خواندنش، بدون داوری، به نقل جرح متقدمان درباره مقاتل پرداخته‌است (تستری، ۱۴۲۲هـ.ق، ج ۱۰: ۲۲۳). نوری با اشاره به مصاحبتش با امام صادق (ع) منافاتی میان بتّری بودن و وثاقتش ندیده‌است (نوری، ۱۴۱۶هـ.ق، ج ۹: ۱۳۹). آقابزرگ تهرانی

ضمن تجلیل از مقاتل، او را در شمار مفسران بزرگ شیعه آورده‌است (تهرانی، بی‌تا، ج ۴: ۲۳۳). بعضی نیز وی را وارث سیرت ابن عباس، متمایل به اهل‌بیت (ع)، صریح و متدین خوانده‌اند (معرفت، ۱۴۱۸هـ.ق، ج ۱: ۲۸۳).

۴- بررسی مهم‌ترین اتهامات واردشده به مقاتل

بررسی گزارش‌های مختلف نشان می‌دهد، اهم اتهامات مقاتل به قرار زیر است:

۱-۴- کذب و نقل اسرائیلیات و گزافه‌گویی

صداقت و امانتداری از صفات لازم برای راوی بوده، کذب و فریبکاری موجب جرح است. برخی دانشمندان مقاتل را دروغگو و بلکه صاحب مدرسه کذب و در نتیجه ساقط دانسته‌اند (بلخی، ۱۴۲۳هـ.ق، ج ۵: ۴۳). دقت در اسناد از مهم‌ترین شرایط نقل حدیث است (کلینی، ۱۳۶۳هـ.ش، ج ۱: ۵۲؛ ابن‌عساکر، ۱۴۱۵هـ.ق، ج ۳۶: ۳۹۰). تا جایی امر اسناد مهم است که دقت در این جهت از آداب دینی و عدم‌رعایت آن سبب سقوط و عدم‌وثاقت محسوب شده‌است. محدثان کسانی را که سند ارائه نکرده یا درباره‌شان احتمال تدلیس و عدم‌سماع وجود دارد، جرح کرده‌اند. اصحاب حدیث در خصوص اهمیت اسناد تا آنجا تعصب ورزیده‌اند که حتی اگر متن درست، ولی سند نادرست باشد، حکم به بطلان حدیث و همچنین تخطئه راوی کرده‌اند؛ زیرا این امر اگر از عمد باشد، عدالت و امانت راوی را مخدوش می‌کند و اگر سهوی باشد، ضبط و دقتش را زیر سؤال می‌برد (غماری، ۱۴۲۸هـ.ق: ۲۳۲).

مقاتل به سبب عدم‌رعایت ضوابط نقل، مورد نقد است. نوشته‌اند: «او به اسناد عنایت نداشت و چه بسا آن را عوض می‌کرد» (بلخی، ۱۴۲۳هـ.ق، ج ۵: ۶۰؛ رازی، ۱۳۷۲هـ.ش، ج ۸: ۳۵۴؛ شایسته‌نژاد، ۱۳۸۷هـ.ش، ب: ۱۰۰)؛ بنابراین برخی ناقدان، اسناد روایاتش از جمله سماع او از ضحاک را زیر سؤال برده‌اند. ابراهیم حربی می‌گوید: «مقاتل چهار سال پس از ضحاک متولد شد» (بلخی، ۱۴۲۳هـ.ق، ج ۵: ۲۴؛ خطیب بغدادی، ۱۴۱۷هـ.ق، ج ۱۳: ۱۶۴).

در مقام تحلیل گفتنی است، با توجه به اعتقاد مقاتل به قبح کذب از سویی و ساده‌زیستی‌اش از طرف دیگر، انگیزه‌ای برای دروغ‌گویی وی دیده نمی‌شود. او هنگام تفسیر آیات مرتبط، به صراحت دروغ را گناه، شرک و کار منافقان دانسته‌است که باید از آن پرهیز شود (بلخی، ۱۴۲۳هـ.ق، ج ۳: ۱۲۳، ۲۴۳ و ۸۳۵). نقل مقاتل از ضحاک نیز با توجه به برخی گزارش‌ها امکان داشته‌است و دلیل قاطعی بر انتفایش وجود ندارد (همان، ج ۵: ۲۴). حضور همزمان ضحاک در

نیمه دوم و مقاتل در نیمه اول زندگی در خراسان و مرو نیز، این شاگردی و استفاده را طبیعی می‌نمایاند (مزی، ۱۴۰۳هـ.ق، ج ۱۳: ۲۹۶؛ ناصحیان، ۱۳۸۳هـ.ش، شماره ۱۴: ۷).

ابن عیینه گوید، از مقاتل پرسیدم: «از ضحاک نقل می‌کنی، در صورتی که پندارند از او سماعی نداشته‌ای!» گفت: «سبحان الله! واقعاً من و پدرم بر او وارد شده، فرصت‌ها با هم خلوت و تبادل حدیث می‌نمودیم» (خطیب بغدادی، ۱۴۱۷هـ.ق، ج ۱۳: ۱۶۴ و ۱۶۶). مشابهت تفسیر مقاتل با ضحاک یا تفسیر مقاتل بن حیان نیز که در شاگردی‌اش از ضحاک تردیدی نبوده، هر دو تشبیهی‌اند و می‌تواند شاهدی بر سماع مقاتل از ضحاک باشد (بجنوردی، ۱۳۸۳هـ.ش، ج ۱۲: ۴۶۹). همچنین اینکه مقاتل در فقه، حدیثی و ناقد رأی‌گرایان بود نیز می‌تواند گواه صداقت و پرهیز او از کذب و بدعت باشد (بلخی، ۱۴۲۳هـ.ق، ج ۵: ۳۷).

مقاتل متهم به تفسیر قرآن بر اساس اسرائیلیات است. باجی می‌نویسد: «از جمله اخبار ساختگی مواردی است که مقاتل بن سلیمان روایت می‌کند. او قطعاً کذاب بوده، از یهود و نصاری سؤال و قرآن را با آن تفسیر می‌کرد. او مشهور به کذب و وضع است» (همان، ج ۳: ۴۹۰، ج ۵: ۶۰؛ باجی، بی‌تا، ج ۱: ۲۷۱).

واقعیت آن است که عیب نقل اسرائیلیات به درجات مختلف همواره در بسیاری از افراد وجود داشته‌است؛ از جمله برخی اصحاب به‌رغم تحذیر پیامبر (ص) بدان رغبت داشتند (عسقلانی، بی‌تا، ج ۱۳: ۲۸۱ و ۴۳۷؛ کورانی، ۱۴۳۰هـ.ق، ج ۲: ۳۴۹). در عصر خلفا برای اهل کتاب میدان برای تفسیر باز شد و انواعی از اسرائیلیات از طرق مختلف و توسط اصحابی چون انس بن مالک و ابوهریره وارد میراث مسلمانان شد (عسکری، ۱۴۱۰هـ.ق، ج ۲: ۴۸). در هر صورت این عیب ویژه مقاتل نیست. بر این اساس و با توجه به آنکه هرکس با توجیه و تأویل، روش و رفتاری داشته که برخی دیگر آن را نپسندیده و عموم محدثان نسبت به یکدیگر نقد داشته‌اند؛ نمی‌توان به‌سادگی حکم به جرح افراد کرد. ابن جریر در این باره گوید: «چنانچه هرکسی که درباره‌اش مذهبی ناستوار ادعا شده‌است؛ این ادعا درباره‌اش پذیرفته و عدالتش ساقط و شهادتش بدان جهت باطل شود؛ به نحو قطع، ترک بیشتر محدثان نواحی مختلف لازم می‌آید؛ زیرا هیچ‌کس نیست؛ مگر اینکه کسانی اموری به او نسبت داده‌اند که موجب پرهیز از اوست!» (عسقلانی، ۱۴۰۸هـ.ق: ۴۲۷). بسیاری از امامان جرح و تعدیل چون ابن‌معین یا پیشوایان مذاهب مورد جرح و قدح‌اند؛ به‌عنوان نمونه ده‌ها نفر ابوحنیفه را قدح کرده‌اند (خطیب بغدادی، ۱۴۱۷هـ.ق، ج ۱۳: ۳۶۶).

اگر از یک طرف در رفتار محدثان و رجالیان بزرگ و از سوی دیگر به آنچه دربارهٔ مقاتل آمده‌است، توجه شود و متابعات و شواهد نقل‌های او نیز ملاحظه شود؛ صداقت راوی از جمله از طریق مقایسهٔ روایتش با ثقات معلوم می‌شود (غماری، ۱۴۲۸هـ.ق: ۲۲۳)، روشن می‌شود، روایات وی همانند روایاتی است که در صحاح و سنن وارد شده‌است (بلخی، ۱۴۲۳هـ.ق، ج ۵: ۵۱).

نتیجه آنکه صداقت و ضبط راوی که دو شرط اصلی و اتفاقی برای توثیق‌اند؛ با تتبع روایات راوی حاصل می‌شود و وقتی مجموع شرایط فوق‌الذکر در جایی جمع شود، گمان قوی به وثاقت راوی و اعتبار روایتش می‌رود. علاوه‌بر آن، برخی رجالیان در جرح افراط کرده و چه‌بسا موثق‌ترین راویان را نیز جرح کرده‌اند (عسقلانی، ۱۴۰۸هـ.ق: ۳۴۵؛ غماری، ۱۴۲۸هـ.ق: ۲۴۷) و بعضی دیگر با تفریط، افرادی مجروح را به سادگی ثقه دانسته‌اند؛ به‌عنوان نمونه، نعیم‌بن‌حماد، پسر خانم و کاتب نوح جامع، وضاع و اهل تجسیم، از جایی که در اسناد بخاری قرار گرفته، توثیق شده‌است. ذهبی پس از ذکر اقوال مختلف درباره‌اش می‌گوید: «دل به روایاتش اعتماد ندارد» (ذهبی، ۱۴۱۳هـ.ق، ج ۱۰: ۵۹۷ و ۵۹۹). گاهی نیز اهل حدیث که علم کلام یا تصوف را بدعت دانسته‌اند، متکلمان را به‌صرف اشتغال به کلام جرح می‌کرده‌اند؛ مثلاً حارث محاسبی توسط ابن‌حنبل به این دلیل جرح شده‌است (همان، ج ۱۲: ۱۱۰؛ غماری، ۱۴۲۸هـ.ق: ۲۶۳)؛ بنابراین در برخی نقدهای متوجه مقاتل، زیاده‌روی شده یا به‌سبب اهتمام او به علم کلام یا تصوف است.

شواهد گویای این است، مقاتل که از برخی اطلاعات بهره داشت، مغرور از این اطلاعات احیاناً ادعاهای گزافی چون «سلونی عما دون العرش» داشت و هنگامی که از پاسخ درمی‌ماند، علم و عملش زیر سؤال می‌رفت (خطیب بغدادی، ۱۴۱۷هـ.ق، ج ۱۳: ۱۶۷؛ ابن‌عساکر، ۱۴۱۵هـ.ق، ج ۶۰: ۱۲۸؛ مزی، ۱۴۱۳هـ.ق، ج ۲۸: ۴۴۷؛ ابن‌عبدربه، ۱۴۰۴هـ.ق، ج ۲: ۸۶). مقاتل می‌گفت: «اگر دجال در سال صد و پنجاه خروج نکرد، بدانید که من کذاب هستم» (ذهبی، بی‌تا، ج ۴: ۱۷۳). او در ارتباط با اثر دعایی که از امام سجاد(ع) نقل کرده نیز ادعایی مشابه دارد (قمی، ۱۳۸۵هـ.ق: ۲۰۲). گفتنی است، باب علم مدینه وجود پیامبر(ص)، امام علی(ع) به مردم می‌گفت: «سلونی قبل أن تفقدونی» و همواره هم پاسخگو بود و می‌افزود: «پس از من کسی آن را ادعا نکند؛ مگر اینکه

دروغگو باشد» (طوسی، ۱۴۱۴هـ.ق: ۵۸؛ مجلسی، ۱۴۰۳هـ.ق، ج ۱۰: ۱۲۶) و اگر مقاتل با این ادعاها قصد هم‌آوردی با علی (ع) را داشته‌است، درماندگی‌اش بی‌جهت و دور از واقع نیست. با وجود، این برخی از دانشمندان نیز از دانش برتر مقاتل گفته‌اند؛ مثلاً مقاتل بن حیان، علم مقاتل در برابر علم مردم را همانند اقیانوس در برابر دیگر دریاها می‌دانست (خطیب بغدادی، ۱۴۱۷هـ.ق، ج ۱۳: ۱۶۱ تا ۱۷۰؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵هـ.ق، ج ۶۰: ۱۰۹).

داشتن ادعاهای گزاف به فرض صحت انتساب، ارتباط مستقیمی با عموم روایات مقاتل ندارد و إعراض از پاسخ ساختگی به درخواست‌ها، گواه رعایت جانب‌صدق از سوی اوست. در ارتباط با برخی روایاتش باید گفت که مشابه آن در صحیحین نیز آمده‌است؛ به‌عنوان نمونه شیخین از پیامبر (ص) روایاتی مبنی بر پایان زود هنگام دنیا آورده‌اند که نادرستی آن‌ها ثابت است (بخاری، ۱۴۲۷هـ.ق، ج ۱: ۳۷، ۱۴۱، ۱۴۹؛ نیسابوری، ۱۴۲۵هـ.ق، ج ۷: ۱۸۷).

دوره حیات مقاتل دوره‌ای پررقابت بود. بعید نیست که رقبا چنین مواردی را وضع یا بزرگ‌نمایی کرده‌باشند. رقابت‌ها گاه بین هم‌ولایتی‌ها اتفاق افتاده‌است. می‌گویند: «مقاتل در جامع مرو قصه می‌گفت. جهم کنارش نشست. از هم عصبانی شدند و علیه یکدیگر کتاب نوشتند» (ذهبی، بی‌تا، ج ۴: ۱۷۳). گاه نیز این نگاه و رقابت از سوی حاکمان در ارتباط با عالمان عجم و عرب دیده می‌شود. ابن‌شهاب زهری گفت: بر عبدالملک مروان وارد شدم. پرسید: «زهری از کجا می‌آیی؟» پاسخ دادم: «از مکه.» پرسید: «چه کسی پیشوای آنجا بود؟» گفتم: «عطاء بن‌أبی‌ریاح.» سؤال کرد: «عرب است یا از موالی؟» جواب دادم: «از موالی است.» سؤال کرد: «از چه جهت سرورشان است؟» پاسخ دادم: «از نظر دیانت و روایت.» گفتم: «شایسته است که اهل دیانت و روایت سروری کنند.» سپس از بزرگان علمی یمن، مصر، شام، جزیره، خراسان و بصره پرسید و چون همگی از موالی بودند، سرخورده و سراسیمه شد. آنگاه که گفتم: «عالم بزرگ کوفه ابراهیم نخعی، عرب است.» گفتم: «زهری، مرا راحت کردی! به خدا در این سرزمین، موالی بر عرب آقایی می‌کنند. تا جایی که بر منابر خطبه می‌خوانند و عرب پایین منبر است.» گفتم: «یا امیرالمؤمنین، هر که حافظ دین باشد، سروری کند و هرکس آن را ضایع سازد، سقوط نماید» (ابن‌عساکر، ۱۴۱۵هـ.ق، ج ۴۰: ۳۹۳). مشابه گفت‌وگوی فوق، از ابن‌أبی‌لیلی با عیسی بن‌موسی یا در ارتباط با هشام بن‌عبدالملک نیز ذکر شده‌است (ابن‌عبدربه، ۱۴۰۴هـ.ق، ج ۳: ۳۶۳؛ مطهری، بی‌تا، ج ۱۴: ۳۱۵).

۲-۴- باور به تشبیه و تجسیم

از جمله ایراداتی که سبب جرح مقاتل شده، قول به تشبیه و تجسیم است (خطیب بغدادی، ۱۴۱۷هـ.ق، ج ۱۳: ۱۶۷؛ ابن حبان، بی تا، ج ۳: ۱۴). گفته‌اند: او و جهم در مقابل هم قرار داشتند. جهم می‌گفت: خداوند نه شیء است و نه غیرشیء؛ زیرا باری تعالی گوید: «الله خالق کل شیء فلا شیء إلا و هو مخلوق» و مقاتل خدا را تشبیه می‌کرد و می‌گفت: «إن الله جسم لحم و دم علی صورة الإنسان» (ذهبی، ۱۴۰۷هـ.ق، ج ۸: ۶۶) (خدا جسمی با گوشت و خون به شکل انسان دارد). این نسبت نیز به دلایل زیر منطقی نمی‌نماید:

نکته اول: مقاتل خود را از این نسبت‌ها مبراً شمرد و باورش درباره خدا را قول به مضمون سوره اخلاص دانست. وقتی خلیفه او را تشبیهی خواند، گفت: سخن من تنها «قل هو الله أحد...» است. تمام سوره را خواند و افزود: «هر کس درباره‌ام جز آن گوید، قطعاً دروغ گفته‌است» (ابن عساکر، ۱۴۱۵هـ.ق، ج ۶۰: ۱۲۱؛ عسقلانی، ۱۴۰۴هـ.ق، ج ۱۰: ۲۵۱).

نکته دوم: این نسبت‌ها عموماً فاقد مستند معتبر بوده‌است، آثار باقی مانده از او نیز این نسبت‌ها را تأیید نمی‌کنند (بلخی، ۱۴۲۳هـ.ق، ج ۵: ۹۰).

نکته سوم: گرایش یا اتهام به تشبیه ویژه مقاتل نیست؛ به‌عنوان نمونه: درباره ضحاک بن مزاحم، مفسر مشهور عصر تابعان نیز گفته شده‌است: «الهیاتی که ضحاک در تفسیرش تصویر کرد، تشبیهی بود و به افراط می‌انجامید. همین مطلب در ارتباط با تفسیر مقاتل بن حیان نیز آمده‌است» (بجنوردی، ۱۳۸۳هـ.ش، ج ۱۲: ۴۶۹).

نکته چهارم: ممکن است حسادت سبب این اتهامات باشد؛ زیرا او جز موقعیت برتر علمی، در امور اجتماعی نیز نقشی برجسته داشته‌است (ابن خلدون، ۱۳۹۱هـ.ق، ج ۳: ۱۱۵).

نکته پنجم: شاید نقل برخی اخبار صریح در فضل علی (ع) چون خبر «وصایت» (صدوق، بی تا، ج ۴: ۱۷۵) که با مبانی خلافت و ترتیب فضل اصحاب ناسازگار است، سبب این اتهامات شده‌باشد؛ زیرا بسیاری افراد مانند ابن سقاء واسطی، ابن جریر طبری و حاکم نیشابوری، به‌رغم داشتن مقاماتی ارجمند به اتهاماتی مشابه متهم شدند (غماری، ۱۴۲۸هـ.ق: ۲۵۶).

نکته ششم: تا زمانی که این نسبت‌ها براساس تأویل باشد، سبب جرح نیست؛ زیرا اموری از این دست و بلکه شدیدتر از آن درباره دیگران وجود داشته، ولی آسیبی به وثاقتشان وارد نکرده‌است. شافعی گوید: «مردم در ارتباط با تأویل قرآن و حدیث بسیار اختلاف نمودند. از

هیچ کس از پیشوایان امت چه از سلف و چه از تابعان نشنیدیم که شهادت کسی براساس تأویل را رد کند؛ گرچه معتقد باشد، حرام خدای متعال را حلال شمرده است. پس شهادت هیچ کس تا زمانی که وجهی برای تأویلش وجود داشته باشد، رد نمی شود؛ گرچه درباره اش حکم به جلیت مال و جان شده باشد» (نووی، بی تا، ج ۸: ۲۱۵).

در ارتباط با اتهام به انحرافات مذهبی، رفتار محدثان بزرگ و غالب دانشمندان، دخالت ندادن اعتقاد در جرح است که این امور تنها در صورت اثبات و اعتقاد به جواز کذب موجب جرح نیست. در کارنامه مقاتل که کذب را در ردیف شرک و نفاق دانسته است، دلیلی بر باورش به جواز کذب دیده نمی شود. تنها چیزی که در رفتارش روشن است، آنکه وی نسبت به اسناد روایات اهتمام شایسته نداشت. با توجه به اینکه بسیاری از این روایات در صحاح و سنن وجود دارد؛ شاید علت کم اهمتمی اش، تفاوت مبنا یا اختصار باشد.

ابن حجر نوشته است: تحقیق گوید: «روایت کسی که براساس بدعتی کافر شمرده شده است، رد نمی گردد؛ زیرا هر طایفه ای مخالفش را بدعت گذار و احیاناً با مبالغه کافر می داند. اگر این رفتار به طور مطلق پذیرفته باشد، به قطع موجب تکفیر تمامی مذاهب است. سخن مورد اعتماد آنکه روایت کسی مردود است که امری متواتر، مشروع و ضروری دین را منکر باشد و آلا اگر کسی ضمن ضابط بودن، پارسا و پرهیزکار باشد، هیچ مانعی در پذیرش روایتش وجود ندارد» (غمار، ۱۴۲۸هـ.ق: ۹۹).

نکته هفتم: درباره عموم راویان چه بسا جرح هایی سخت تر از جرح نیز آمده باشد. اگر وضعیت برخی راویان صحیحین چون عکرمه، حرزبن عثمان، اسماعیل بن ابی اویس، نعیم بن حماد، اسید بن زید جمال ملاحظه شود، معلوم می گردد که جرح همیشه موجب رد روایت نیست (همان: ۹۲° ۹۴)؛ مثلاً حرزبن عثمان حمصی که هر صبح و شام هفتاد بار علی (ع) را لعن می کرد، به دلیل احتجاج بخاری به او از اوثق افراد شمرده شده است (ذهبی، ۱۴۱۳هـ.ق، ج ۷: ۷۹؛ عسقلانی، ۱۴۰۴هـ.ق، ج ۲: ۲۱۰ و ۲۷۲). اگر تخطئه کسی عیب باشد، درباره ابوحنیفه جرح هایی به مراتب بیشتر از جرح مقاتل از جمله نسبت مکرر کفر و زندقه آمده است (خطیب بغدادی، ۱۴۱۷هـ.ق، ج ۱۳: ۳۷۹؛ امینی، ۱۳۹۷هـ.ق، ج ۱۱: ۱۲۸؛ مالکی، بی تا: ۶) و اگر هر ادعایی بر ضد دیگری سبب جرح باشد، باید بسیاری از دانشمندان، گمراه و دشمن سنت به حساب آیند (نووی، بی تا، ج ۸: ۲۱۵؛ سقاف، ۱۴۱۴هـ.ق: ۱).

۳-۴- دشمنی با اهل بیت (ع)

از برخی رفتارهای مقاتل، چون تفسیرهای متعدد و ارونه‌اش، بوی نصب به مشام می‌رسد و عداوت با اهل بیت (ع) می‌تواند سبب جرح باشد. مقاتل ذیل آیات سوره کافرون از تسلط شیطان بر زبان پیامبر (ص) و افسانه غرانیق گفته و در ارتباط با آیات نخستین سوره فتح، حضرت (ص) را گناهکار دانسته‌است که این امور با عصمت حضرت (ص) نمی‌سازند (بلخی، ۱۴۲۳هـ.ق، ج ۴: ۸۸۷ و ۶۶). گزارش‌هایش در ارتباط با ماجرای زینب‌بنت‌جحش و زید، زمینه‌ساز افترا و نسبت‌های ناروا به پیامبر (ص) شده‌است! (همان، ج ۳: ۴۹۳). او والدین پیامبر (ص) را مشرک دانسته‌است (همان، ج ۲: ۱۹۹). در تفسیر آیه مباحله، عایشه و حفصه را نیز به اهل کساء ملحق کرده‌است (بلخی، ۱۴۲۳هـ.ق، ج ۱: ۲۸۲)؛ در صورتی که بعضی دیگر چون مسلم، طبری و فخر رازی آن را ویژه اهل کساء و احیاناً این امر را اتفاقی دانسته‌اند (نیشابوری، ۱۴۲۵هـ.ق، ج ۷: ۱۲۰؛ طبری، ۱۴۱۵هـ.ق، ج ۳: ۴۰۷؛ رازی، ۱۴۲۰هـ.ق، ج ۸: ۸۴). آیه تطهیر را درباره همسران پیامبر (ص) شمرده‌اند (بلخی، ۱۴۲۳هـ.ق، ج ۳: ۴۸۹)؛ در حالی که امثال مسلم و حاکم نیشابوری مراد را خانواده علی (ع) دانسته‌اند (نیشابوری، ۱۴۲۵هـ.ق، ج ۷: ۱۳۰؛ حاکم نیشابوری، ۱۴۲۲هـ.ق، ج ۳: ۴۱۶؛ رازی، ۱۴۲۰هـ.ق، ج ۸: ۸۴) و امام علی (ع) را متهم به شرب خمر نموده‌است (بلخی، ۱۴۲۳هـ.ق، ج ۱: ۱۸۸ و ۳۷۴). ذیل بسیاری از آیات که بعضی دیگر آن را در فضل حضرت (ع) دانسته‌اند، اصلاً از امام (ع) چیزی نگفته یا رقبا را با علی (ع) شریک کرده‌است. او در ارتباط با آیه «۱۶ فتح»، خلافت ابوبکر را قطعی و مؤکد شمرده‌است (همان، ج ۳: ۲۵۰). در تفسیر آیه «السابقون السابقون» ابتدا ابوبکر و سپس علی (ع) را ذکر کرده‌است (همان، ج ۴: ۲۱۶). مقاتل نقل کرده‌است: «به پیامبر (ص) گفتند پس از خود برای ما جانشین تعیین کن و حضرت (ص) پاسخ داد: اگر چنان کنم و او شما را به اطاعت خدا بخواند و شما نافرمانی‌اش کنید، این امر نافرمانی از من است؛ من امر شما را به خدا وامی‌گذارم» (خطیب بغدادی، ۱۴۱۷هـ.ق، ج ۱۳: ۱۶۲). مقاتل آیه ۵۵ سوره نور را در ارتباط با وعده خدا برای خلافت مؤمنان صالح، بر خلفا منطبق دانسته‌است. امری که شیخ مفید آن را نشانه نصب، جهل و کثرت اشتباهاتش دانسته‌است (مفید، الافصاح، ۱۴۱۴هـ.ق: ۹۱).

مقاتل به‌رغم نگرش غیرشیعی خود، شمار قابل توجهی از آیات را نازل شده در حق علی (ع) و یارانش شمرده‌است؛ مثلاً گفته‌است: «مراد از «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ...» علی (ع) است که

خدا ترس، مراقب و عامل به فرایض الهی و جهادگر در راهش بود. تابع تمامی فرمان‌های خدا و به دنبال رضایت او و رسولش (ص) بود» (ابن شهر آشوب، ۱۳۷۶ هـ.ق، ج ۱: ۳۰۹؛ مجلسی، ۱۴۰۳ هـ.ق، ج ۲۴: ۱۲۲). برخلاف قولش در تفسیر، از مقاتل روایت است که گفت: «مراد از «السابقون السابقون» (واقعه/۱۰) علی (ع) و شیعیان هستند» (مفید، الامالی، ۱۴۱۴ هـ.ق: ۲۹۸). به موجب نزول آیه «و جعلنا معه اخاه هارون وزیرا» (فرقان/۳۵)، علی (ع) برادر، وصی، وزیر و جانشین پیامبر (ص) است (ابن شهر آشوب، ۱۳۷۶ هـ.ق، ج ۲: ۲۵۵). او آیه «و الذین یؤذون المؤمنین...» را در فضل علی (ع) دانسته است (بلخی، ۱۴۲۳ هـ.ق، ج ۳: ۵۰۶). وی همانند امام باقر (ع) مراد از «من المؤمنین رجال صدقوا...» (احزاب/۲۳) را علی (ع)، حمزه و جعفر شمرده است (اصفهانی، ۱۴۲۴ هـ.ق: ۲۹۹). علی (ع) را نخستین مؤمن گفته (ابن جبر، ۱۴۱۸ هـ.ق: ۲۳۹) و مراد از «اتقوا الله و کونوا مع الصادقین» (توبه/۱۱۹) را همراهی با علی (ع) دانسته است (کوفی، ۱۴۱۰ هـ.ق: ۱۷۴).

مقاتل درباره آیه «رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ...» (نور/۳۷) گفت: «هو والله أمير المؤمنين...» (قبانجی، ۱۴۲۱ هـ.ق، ج ۲: ۱۶۷). منظور از «السابقون الاولون» (توبه/۱۰۰) را کسانی چون علی (ع) که به دو قبله نماز خواندند، شمرده (بلخی، ۱۴۲۳ هـ.ق، ج ۲: ۱۹۲). جریان خاتم‌بخشی و نزول آیه در ستایش از امام علی (ع) را نیز نقل کرده است (همان، ج ۱: ۴۸۶). این موارد یا برخی نقل‌هایش که به نظر نقدگونه‌ای بر اصحاب است، مواضعش را با شیعه همسان نشان می‌دهد. او گفته است: «پس از آنکه به موجب نزول آیه، سخن گفتن با همسران پیامبر (ص) از وراء حجاب ضرورت یافت، طلحه گفت: «محمد (ص) ما را از ازدواج با دختران عمه‌مان نهی می‌کند!» او در دل قصد ازدواج با عایشه داشت که با نزول آیه «... و ازواجه امهاتهم...» (احزاب/۵۲)، ازدواج با زنان پیامبر (ص) ممنوع شد» (همان، ج ۳: ۵۰۵).

با آنکه مقاتل هنگام منقبت‌گویی اصحاب تقریباً همانند دیگران رفتار کرد؛ ولی به جانبداری از علی (ع) متهم شد. گویند مقاتل به کم‌ترین بهانه به ذکر فضل حضرت (ع) پرداخته، از اخبار ضعیف در این باب استفاده کرده است (همان، ج ۵: ۲۴۵)؛ در حالی که رفتارش در این زمینه حیثاً او را از برخی مفسران چون زمخشری عقب‌تر نشان می‌دهد (شایسته‌نژاد، ۱۳۸۷ هـ.ش، الف: ۲۷-۴۶).

۴-۴- همراهی با حاکمان

از جمله مواردی که می‌تواند سبب جرح افراد به‌ویژه دانشمندان محسوب شود، تقریب به حاکمان جائز و همراهی با آنان است. قرآن کریم از اعتماد بر حاکمان ستمگر به شدت بر حذر داشته‌است (هود/۱۱۳). روایات نیز می‌گوید: «فقه‌ا امانتداران پیامبران‌اند. اگر به حاکمان وابستگی نشان دادند، آنان را متهم ببینید» (ذهبی، ۱۴۱۳هـ.ق، ج ۶: ۲۶۲)؛ بنابراین سلامت و صلاحیت مقاتل که بر اساس پاره‌ای اخبار با نصر، والی اموی خراسان، همراهی داشته یا به خلفای عباسی پیشنهاد جعل روایت داده، محل سؤال است. برخی گزارش‌ها چنین است: ابوزرعه عبدالرحمن بن عمرو از بعضی اصحاب، از منصور کاتب از ابوعبیدالله روایت کرد که گفت: «امیرالمؤمنین مهدی گفت: «خبر مرگ مقاتل بر من گران آمد.» آن را برای امیرالمؤمنین منصور یاد نمودم. پاسخ داد: «بر تو سنگین نباشد! مقاتل به من می‌گفت: بین چه مطالبی را دوست داری تا برایت به‌عنوان حدیث نقل نمایم.» همچنین آورده‌اند، هارون بن ابی‌عبیدالله از پدرش نقل کرد: مهدی عباسی به من گفت: «نمی‌بینی مقاتل چه می‌گوید؟! می‌گوید: دوست داری برایت احادیثی در فضل عباس وضع کنم؟ پاسخ دادم: نیازی نیست» (خطیب بغدادی، ۱۴۱۷هـ.ق، ج ۱۳: ۱۶۸؛ ابن‌عساکر، ۱۴۱۵هـ.ق، ج ۶۰: ۱۲۶؛ مزی، ۱۴۱۳هـ.ق، ج ۲۸: ۴۶۶). حضور مقاتل در سپاه نصر بن سیار، هنگام سرکوب شورش مردمی سال ۱۱۶ می‌تواند از شواهد همراهی‌اش با حاکمان ستمگر به‌شمار آید.

در مقام تحلیل باید گفت، جز ارسالی که در روایت ابوزرعه دیده می‌شود، روایات فوق با یکدیگر سازگار نیستند. به‌راستی اگر مهدی عباسی در ادعایش مبنی بر اینکه مقاتل به او پیشنهاد وضع حدیث داده و وی نپذیرفته، راست است؛ پس چرا خبر وفات مقاتل بر او گران آمده و آن را به پدرش رسانده و پس از شنیدن سخن منصور آرام شده‌است؟! دیگر مطلب قابل‌استفاده از این خبر، عنایت منصور و مهدی عباسی به صداقت و مخالفت‌شان با رواج احادیث ساختگی است. امری که با کارنامه‌شان هماهنگ نیست؛ به‌عنوان نمونه منصور عباسی سعی داشت پسرش را مهدی امت بخواند (ابن تیمیه، ۱۴۰۶هـ.ق، ج ۴: ۹۸؛ کورانی، ۱۴۱۱هـ.ق، ج ۱: ۱۷۸؛ مطهری، بی‌تا، ج ۱۸: ۱۷۳). یا مهدی عباسی به‌رغم علم به احوال غیاث بن ابراهیم، وقتی وی برای خوشایندش حدیث وضع می‌کند، به او جایزه می‌دهد (خطیب بغدادی، ۱۴۱۷هـ.ق، ج ۱۲: ۳۲۰)؛ بنابراین هیچ بعید نیست که با توجه به صراحت مقاتل در برابر حاکمان، دستگاه عباسی به قصد تخریب مقاتل، این سخن را ساخته و منتشر کرده‌باشد.

با توجه به دانشمند بودن مقاتل از سویی و نیاز عباسیان به امثال او از سوی دیگر، به واقع اگر وی درباری بود، باید برخوردار زندگی می‌کرد و شهره آفاق هم می‌شد؛ همان‌گونه که ابن‌شهاب زهری عمرش را در دستگاه مروانی گذراند. به‌رغم درخواست خیرخواهان، حاضر به جدایی از آنان نشد و هیچ‌وقت نیز به پارسایی و زهد که از صفات لازم برای توثیق است، موصوف نگشت. باین‌وجود زهری موثق خوانده‌شد (حیدری‌نسب، ۱۳۹۰هـ.ش: ۷۹-۱۰۰)؛ ولی مقاتل با آنکه با پارسایی روزگار گذراند و در برابر حاکم ستمگری چون منصور صراحت نشان داد، مجروح و متهم گشت.

در ارتباط با همکاری او با سپاه نصر نیز می‌توان گفت، این نمونه همراهی از سوی دانشمندان دیگر نیز وجود داشته‌است؛ به‌عنوان نمونه، مقاتل بن حیان نیز نه‌تنها در این جریان حاضر بود، بلکه فرصتی را به‌عنوان حاکم بلخ گذراند (بلخی، ۱۴۲۳هـ.ق، ج ۵: ۲۵؛ بجنوردی، ۱۳۸۳هـ.ش، ج ۱۲: ۴۶۹). شاید نیز وی آن شورش را محکوم می‌دید که حضور جهم در آن ماجرا می‌تواند شاهی بر این تحلیل باشد. دیگر آنکه با توجه به ساده‌زیستی مقاتل، قطعاً نیاز مادی سبب این همراهی نبود (خطیب بغدادی، ۱۴۱۷هـ.ق، ج ۱۳: ۱۶۴).

۵- شواهد اعتبار مقاتل و روایات او

در تفسیر مقاتل، ۱۰۲ روایت عمدتاً مرسل و مرفوع آمده‌است (شایسته‌نژاد، ۱۳۸۷هـ.ش، ب: ۱۱۶). اگرچه مطابق با برخی اظهارات، وی چهره‌ای مجروح و متروک شمرده‌شده‌است؛ ولی اکثر احادیث او از اصالت برخوردار بوده‌است و نشان می‌دهند که حتی اگر نسبت‌های جرح‌آمیز به او درست باشد، باز هم می‌توان گفت که کذب مقاتل به روایاتش سرایت نکرده‌است. دیگر آنکه این نسبت‌ها عموماً در منابع مربوط به فرق و مذاهب آمده‌است که معمولاً با مبالغه همراه است و در منابع تراجم و تاریخ کم‌تر مطلبی در جرحش دیده می‌شود. از سویی آثارش که اسنادی گویاتر هستند، از بلندمرتبه‌گی، علم و تعهد او حکایت دارند (بلخی، ۱۴۲۳هـ.ق، ج ۵: ۵۱، ۹۰ و ۱۱۴)؛ بنابراین شایسته است به‌منظور صدور حکم نهایی، نقش برجسته‌ای که او در برابر زنادقه در دفاع از قرآن و فرهنگ دینی داشته‌است نیز ملاحظه شود.

علاوه‌بر مطالب پیش‌گفته، پاره‌ای شواهد مقاتل را دارای شخصیتی ممتاز و روایاتش را در سطح روایات دیگران نشان می‌دهند:

۱-۵- داشتن مشایخ طراز اول

استاد بر شاگرد اثر می‌گذارد و اگر شاگرد نااهل باشد، پذیرفته نمی‌شود؛ آن‌گونه که سعیدبن مسیب زهری را راند (ابن‌عساکر، ۱۴۱۵هـ.ق، ج ۵۵: ۲۹۸؛ ذهبی، ۱۴۰۷هـ.ق، ج ۷: ۳۷۲). شاگردی و نقل مقاتل از استادانی چون ضحاک، عطیه، مجاهد و عطا می‌تواند شاهی بر سلامت باشد.

۲-۵- داشتن شاگردان طراز اول

روایت و شاگردی نیز می‌تواند نمایانگر شخصیت استاد باشد. اگر مقاتل شایستگی نداشت، طبعاً شاگردانی برجسته در مجلس او حاضر نمی‌شدند و به نقل‌هایش اعتماد نمی‌کردند. در صورتی که در میان روایانش رجالی برجسته چون عبدالرزاق و حسن‌بن محبوب قرار دارند. درباره‌ی عبدالرزاق و طراز بالای علم و وثاقتش یحیی‌بن معین می‌گوید: «اگر او مرتد هم شود، حدیثش را رها نمی‌کنیم» (ذهبی، ۱۴۱۳هـ.ق، ج ۹: ۵۷۳). حسن‌بن محبوب از اصحاب اجماع و روایان برتر شیعه است که درباره‌ی فقه، علم و تصحیح روایات صحیح‌السند او ادعای اجماع شده‌است (طوسی، ۱۴۰۴هـ.ق، ج ۲: ۸۳۰).

۳-۵- حضور در تفسیر قمی

علی‌بن‌ابراهیم قمی فردی ثقه و راوی بیشترین تعداد احادیث کافی است (خوبی، ۱۴۱۳هـ.ق، ج ۱۲: ۲۱۲). او حکم به وثاقت تمام روایان تفسیرش دارد که از آن به‌عنوان قاعده‌ای برای توثیق عام استفاده می‌شود (قمی، ۱۳۶۷هـ.ق، ج ۱: ۴).

آیت‌الله خوبی ضمن نقل سخن شیخ حُرّ عاملی در پذیرش وثاقت روایان و احادیث تفسیر قمی گفته‌است: وثاقت افراد با خبر دادن فرد ثقه از آنان حاصل می‌گردد. در این جهت تفاوت ندارد بین اینکه ثقه گواهی به وثاقت شخص معینی به‌طور خاص دهد یا آنکه به وثاقتش در ضمن یک گروه شهادت دهد؛ زیرا آنچه مهم است، گواهی به وثاقت است. خواه به نحو مطابقت دلالت داشته‌باشد، خواه تضمن؛ بنابراین به وثاقت تمامی مشایخ علی‌بن‌ابراهیم که وی از آنان در تفسیرش روایت نموده‌است، حکم می‌کنیم؛ زیرا او در مقدمه تفسیرش گوید: «نحن ذاکرون و مخبرون بما ینتهی إلینا و رواه مشایخنا و ثقاتنا...» (قمی، ۱۳۶۷هـ.ق، ج ۱: ۴). این سخن دلالت روشنی دارد بر اینکه وی در کتابش جز از افراد ثقه روایت نمی‌کند. صاحب وسایل نوشته‌است که هرکس در اسناد روایات تفسیر علی‌بن‌ابراهیم تا معصومان(ع) قرار دارد، موثق است. او گفته

است: علی بن ابراهیم به ثبوت احادیث تفسیرش و اینکه آن‌ها از طریق افراد ثقه از امامان (ع) روایت شده‌اند، گواهی می‌دهد. خویی می‌افزاید: استفاده شیخ حرّ بجااست؛ زیرا مراد علی بن ابراهیم، اثبات صحت تفسیرش و این است که روایاتش ثابت و صادر از معصومان (ع) و از طریق مشایخ و ثقات شیعه به دست او رسیده‌است؛ بنابراین آن‌گونه که بعضی پنداشته‌اند، نباید توثیق را به مشایخ بلاواسطه علی بن ابراهیم تخصیص داد (خویی، ۱۴۱۳هـ.ق، ج ۱: ۴۹). با توجه به اینکه مقاتل حداقل در اسناد چهار روایت از تفسیر قمی وجود دارد، باید توثیق گردد (قمی، ۱۳۶۷هـ.ق، ج ۲: ۴۰۶، ۴۱۰، ۴۳۲ و ۴۵۰).

۴-۵- حضور در کتب اربعه

اصحاب کتب اربعه در جوامع خود از طریق مقاتل تعدادی روایت آورده‌اند (کلینی، ۱۳۶۳هـ.ش، ج ۸: ۲۳۳؛ صدوق، بی‌تا، ج ۴: ۱۷۴). صدوق در دیگر آثارش نیز روایاتی از وی آورده‌است (مجلسی، ۱۴۰۳هـ.ق، ج ۳: ۳۳۶، ج ۴: ۱۳۵، ج ۱۱: ۲۲۵). برخی دانشمندان چون وحید بهبهانی معتقدند که کلینی از غیر ثقه نقل نمی‌کند (وحید بهبهانی، ۱۴۱۷هـ.ق: ۷۲۴ و ۷۳۲). شیخ حرّ عاملی نیز همانند دیگر اخباریان به صحت صدور اخبار کتب اربعه قائل است (ربانی، ۱۳۸۰هـ.ش: ۲۸). شیخ صدوق حکم به توثیق راویان «من لایحضره الفقیه» کرده (صدوق، بی‌تا، ج ۱: ۳) و گفته‌است: در آن روایاتی را آورده‌ام که معتقدم میان من و خدا حجت است؛ بنابراین برخی دانشمندان این توثیقات عام یا حتی صحت مرسلات صدوق را پذیرفته‌اند (حرّ عاملی، ۱۴۱۴هـ.ق، ج ۱: ۶۷؛ ربانی، ۱۳۸۰هـ.ش: ۲۵۵). از آنجایی که مقاتل مکرر در این کتب حضور دارد، باید اهل صدق و وثاقت باشد.

۵-۵- وجود متابعات و شواهد روایی

محدثان برای ارزیابی احادیث و شخصیت راوی علاوه بر اسناد، به طرق دیگر نقل و محتوای روایت هم توجه می‌کنند؛ از این رو چه بسا اخباری که ضعیف بوده‌اند؛ ولی از طریق گردآوری متابعات و شواهد تقویت و حتی تصحیح می‌شوند. روایات مقاتل عموماً با عین عبارات یا لااقل با همان مفاهیم از طرق دیگر رسیده‌اند (بلخی، ۱۴۲۳هـ.ق، ج ۵: ۵۱؛ شایسته‌نژاد، ۱۳۸۷هـ.ش، ب: ۱۱۶). وجود متابعات و شواهد به اجماع فریقین موجب تقویت و تصحیح احادیث و توثیق راوی هستند (غماری، ۱۴۲۸هـ.ق: ۱۰۳ و ۱۱۰ و ۱۱۳)؛ به‌عنوان نمونه چنین روایت شده‌است: حسن بن محبوب از طریق مقاتل بن سلیمان از امام صادق (ع) روایت کرد که پیامبر (ص) فرمود: «من

سرور انبیا، وصی من سرور اوصیا و اوصیای او سروران اوصیا هستند. خداوند با عزت و جلالت از آدم(ع) خواست تا برایش وصی صالح قرار دهد. خدا به او وحی کرد که من انبیا(ع) را با نبوت اکرام کردم. سپس گروهی از مخلوقاتم را برگزیدم و برترین‌های ایشان را اوصیا قرار دادم... پس سلیمه به برده وصیت کرد. آنگاه حضرت(ص) فرمود: «برده به من منتقل کرد و من ای علی به تو می‌سپارم و تو آن را به وصی خودت و وصی تو به اوصیای تو از فرزندان، یکی پس از دیگری می‌سپرنده تا آنکه به برترین اهل زمین پس از تو می‌رسد. امت نسبت به تو کفر ورزیده و دربارها به شدت اختلاف می‌ورزند. هر که بر تو ثابت بود، استوار بر مسیر من باشد و هر کس از تو جدا شد، در آتش و آتش جایگاه کافران است» (صدوق، بی تا، ج ۴: ۱۷۵؛ طوسی، ۱۴۱۴هـ.ق: ۴۴۲).

بخش‌هایی از مضمون فوق چنین آمده است. طبری سخن پیامبر(ص) در جریان یوم‌الانذار را از زبان امام(ع) چنین نوشته است: خداوند متعال به من فرمان داد تا شما را بخوانم. پس کدام یک از شما در امر نبوت با من همکاری می‌کند تا بعد از من برادر، وصی و خلیفه‌ام در میان شما باشد؟ گفت: «همه مردم از پاسخ خودداری نمودند و درحالی که من خردسال‌ترین، کوچک‌ترین و کم‌توان‌ترین آنان بودم اعلام آمادگی نمودم و گفتم: «ای پیامبر خدا! من در این جهت وزیر تو خواهم بود». پس دست بر گردن من گذاشت و فرمود: «در واقع علی برادر، وصی و جانشینم در میان شماست. از او بشنوید و پیروی کنید» (طبری، ۱۴۰۴هـ.ق، ج ۲: ۶۳).

ابن عباس گوید: پیامبر(ص) به علی نگاه کرد و فرمود: «ای علی تو در دنیا و آخرت آقایی! دوست تو، دوست من و دوست حبیب خداست. دشمنت دشمن من و دشمن من، دشمن خداست. آتش برای کسی است که پس از من با تو دشمنی ورزد. این حدیث صحیح به شرط شیخین است.» حیان اسدی گوید، از علی شنیدم که می‌گفت: پیامبر(ص) به من فرمود: «امت اسلام به زودی و پس از من به تو نیرنگ می‌زند، درحالی که تو بر آیین من زندگی می‌کنی و بر سنت من می‌میری. هر که تو را دوست دارد؛ مرا دوست داشته و هر کس با تو دشمنی کند؛ با من دشمنی ورزیده. ریش تو با خون سرت خضاب خواهد شد!» این حدیث صحیح است (حاکم نیشابوری، ۱۴۲۲هـ.ق، ج ۳: ۱۲۸ و ۱۴۳).

شاهدی دیگر: جابر از رسول الله (ص) نقل می‌کند: «من سرور انبیا و علی سرور اوصیا بوده، پس از من دوازده وصی می‌باشند که نخستین آنان علی و آخرین آنان مهدی قائم است» (صدوق، ۱۴۰۴هـ.ق، ج ۱: ۶۶؛ قندوزی، ۱۴۱۶هـ.ق، ج ۲: ۳۱۶؛ جزیری، ۱۴۱۹هـ.ق، ج ۱: ۲۲).

۶-۵- زهد و عرفان

پارسایی و ارتباط با خدا از صفات لازم، به‌ویژه برای دانشمندان بوده‌است. عالمان برخوردار از این فضایل به نیکی می‌توانند رسالت حفظ و نشر شریعت را به انجام رسانند. پاره‌ای گزارش‌ها از ساده‌زیستی و آزادگی مقاتل حکایت دارد. أبانصر گفت: «سیزده سال با مقاتل بن سلیمان هم‌نشین شدم و هرگز ندیدم که پیراهنی بپوشد؛ مگر آنکه زیرش پشمینه می‌پوشید!» (خطیب بغدادی، ۱۴۱۷هـ.ق، ج ۱۳: ۱۶۴).

روایت و سفارش مقاتل به دعایی با مضامین والای عرفانی از امام سجاد(ع)، از اهتمامش به دعا و عرفان حکایت دارد (قمی، ۱۳۸۵هـ.ق: ۲۰۲). بعضی معتقدند، تمایل به تفسیر عرفانی در تفسیر مقاتل دیده می‌شود (نویا، ۱۳۷۳هـ.ش: ۲۹ و ۱۷۹).

۷-۵- صراحت و جسارت

استقلال و آزادگی مقاتل سبب پرهیزش از مسامحه شده‌است. او در این جهت ملهم از امام صادق(ع) می‌نماید که در پاسخ منصور عباسی، راز آفرینش پشه را به خاک‌مالیدن بینی ستمگران دانست. میمون بن هارون کاتب گفت: «منصور نشسته بود. مگسی با اصرار و مکرر بر صورتش نشست. منصور گفت: «ببینید چه کسی بر در است؟» گفته شد مقاتل! درخواست نمود تا او را بیاورند. چون وارد شد از او پرسید: «چرا خداوند مگس را آفریده‌است؟» پاسخ داد: «بله! تا به وسیله‌اش جباران را خوار کند.» پس منصور ساکت شد» (خطیب بغدادی، ۱۴۱۷هـ.ق، ج ۱۳: ۱۶۲؛ ابن‌عساکر، ۱۴۱۵هـ.ق، ج ۶۰: ۱۰۹ و ۱۳۴).

۸-۵- دفاع و تبیین معارف دینی

دوره مقاتل هم‌زمان با دوران منع و امتناع از نقل حدیث و تفسیر قرآن است. مقاتل در این دوران فعالیت کم‌نظیری در جهت تبیین معارف دینی به‌ویژه تفسیر قرآن داشت که حاصل آن در تألیفاتش چون «اشباه و نظائر» و به‌ویژه «تفسیر قرآن» جلوه کرده‌است؛ بنابراین در ستایش از تفسیرش که نخستین تفسیر کامل قرآن است، سخن گفته‌اند. ابوحنیفه با وجود نقدهایش از مقاتل، مهارت وی در تفسیر را قبول و درباره‌اش سفارش داشت (خطیب بغدادی، ۱۴۱۷هـ.ق، ج ۱۳: ۱۶۷؛ ابن‌حبان،

بی‌تا، ج ۳: ۱۵؛ تستری، ۱۴۲۲هـ.ق، ج ۱۰: ۲۲۳). سفیان‌بن‌عینیه در استدلال بر مطالب از کتاب مقاتل کمک می‌گرفت. مقاتل‌بن‌حیان دانش مقاتل در برابر دانش دیگران را مانند اقیانوس در مقایسه با دریاهاى دیگر شمرد. شافعی مردم را در تفسیر عیال مقاتل دانست. ابن‌حنبل نیز گفته‌است: دانایتر از مقاتل در تفسیر ندیده‌ام (خطیب بغدادی، ۱۴۱۷هـ.ق، ج ۱۳: ۱۶۱-۱۷۰؛ ابن‌عساکر، ۱۴۱۵هـ.ق، ج ۶۰: ۱۰۹). ابن‌عدی تفسیر مقاتل را پس از کلبی برترین تفسیر قرآن دانسته‌است (ابن‌عدی، ۱۴۰۹هـ.ق، ج ۶: ۱۲۰) و بالأخره باید گفت: با توجه به آنکه تفسیر آن دوران بیشتر به صورت اثری نوشته می‌شد، تمجید از تفسیر مقاتل که اثری اجتهادی است، می‌تواند شاهی باشد بر اصالت تفسیر وی و روایاتی که در تفسیرش آورده‌است.

۶- نتیجه

با آنکه کفه جرح مقاتل در ارتباط با حدیث سنگین‌تر است؛ اما بررسی‌ها نشان می‌دهد که بسیاری از اتهامات به او که در چارچوب باورهای تسنن اندیشه و عمل کرده‌است؛ از جمله اعتقاد به تشبیه و تجسیم، کذب و تدلیس، تقرب به حاکمان و نصب یا سب اهل بیت (ع)، حتی به شرط صحت نسبت، آسیبی به روایاتش نمی‌زند. تنها نسبت‌هایی که درباره‌اش ثابت می‌نماید، عدم پایبندی کامل به رعایت شیوه محققان در نقل و غرور علمی است که بی‌سابقه هم نیست. شواهد گوناگون در ارتباط با شخصیت مقاتل و روایاتش، چون وجود متابعات یا شواهد روایات او در جوامع و منابع معتبر فریقین، داشتن مشایخ یا روایانی برتر، دفاع برجسته از حریم قرآن در کنار زندگی همراه با زهد، جسارت و صراحتش اگر او را مقدم بر دیگر روایان نشان ندهد، لاقلاً در سطح آنان می‌نماید.

۷- منابع

۱. ابن تیمیه، احمد، منهاج السنة النبویة، اول، بی‌جا، جامعه الامام محمد بن سعود الاسلامیه، ۱۴۰۶هـ.ق.
۲. ابن جبر، زین‌الدین علی بن یوسف، نهج الایمان، اول، مشهد: مجتمع امام هادی (ع)، ۱۴۱۸هـ.ق.
۳. ابن حبان، محمد، المجروحین، مکه المکرمة: دارالباز للنشر و التوزیع، بی‌تا.

۴. ابن خلدون، عبدالرحمن، **تاریخ ابن خلدون**، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۱هـ.ق. ابن شهر آشوب، محمد بن علی، **مناقب آل ابی طالب**، النجف الأشرف، المكتبة الحیدریه، ۱۳۷۶هـ.ق.
۵. ابن عساکر علی بن الحسن، **تاریخ مدینه دمشق**، بیروت: دارالفکر للطباعه و النشر و التوزیع، ۱۴۱۵هـ.ق.
۶. ابن عبدربه، أحمد بن محمد، **العقد الفريد**، اول، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۴هـ.ق.
۷. ابن عدی، عبدالله، **الکامل**، دوم، بیروت: دارالفکر للطباعه و النشر و التوزیع، ۱۴۰۹هـ.ق.
۸. ابن مردویه اصفهانی، احمد بن موسی، **مناقب الامام علی (ع)**، دوم، قم: دارالحديث، ۱۴۲۴-۱۳۸۲هـ.ش.
۹. امینی، عبدالحسین، **الغدير فی الكتاب و السنه و الأدب و التاريخ**، چهارم، بیروت: دارالکتاب العربی، ۱۳۹۷هـ.ق.
۱۰. باجی، سلیمان بن خلف، **التعديل و التجريح**، مراکش: وزاره الأوقاف و الشؤون الإسلامیه، بی تا.
۱۱. بجنوردی، کاظم، **دائرة المعارف بزرگ اسلامی**، اول، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۳هـ.ش.
۱۲. بخاری، محمد بن اسماعیل، **الجامع الصحيح**، بیروت: دارالکتاب العربی، ۱۴۲۷هـ.ق.
۱۳. بلخی، مقاتل بن سلیمان، **تفسیر مقاتل**، اول، بیروت: دار احیاء التراث، ۱۴۲۳هـ.ق.
۱۴. تستری، محمد تقی، **قاموس الرجال**، اول، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۲۲هـ.ق.
۱۵. تهرانی، آقابزرگ، **الذریعه الی تصانیف الشیعه**، بیروت: دارالاضواء، بی تا.
۱۶. جزیری، عبدالرحمن و دیگران، **الفقه علی المذاهب الأربعة و مذهب اهل البيت (ع)**، اول، بیروت: دارالثقلین، ۱۴۱۹هـ.ق.
۱۷. حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، **المستدرک علی الصحیحین**، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، دوم، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۲هـ.ق.
۱۸. حرّ عاملی، محمد بن حسن، **وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه**، قم: مؤسسه آل البيت (ع) لإحياء التراث، ۱۴۱۴هـ.ق.

۱۹. حیدری‌نسب، علیرضا، ابن‌شهاب زهری و عداوت اهل‌بیت(ع)، مجله پژوهش‌های قرآن و حدیث، شماره ۵، صص ۷۹-۹۹، تهران، پاییز و زمستان ۱۳۹۰هـ.ش.
۲۰. خطیب بغدادی، أحمد بن علی، تاریخ بغداد، اول، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۷هـ.ق/ ۱۹۹۷م.
۲۱. خویی، ابوالقاسم، معجم رجال‌الحدیث، پنجم، بی‌جا، بی‌نا، ۱۴۱۳هـ.ق.
۲۲. ذهبی، شمس‌الدین محمد، تاریخ الاسلام، اول، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۴۰۷هـ.ق/ ۱۹۸۷م.
۲۳. _____، سیر اعلام النبلاء، بیروت: مؤسسه الرساله، ۱۴۱۳هـ.ق.
۲۴. _____، میزان الاعتدال، بیروت: دار المعرفه للطباعه و النشر، بی‌تا.
۲۵. رازی، ابن‌ابی‌حاتم، الجرح و التعديل، اول، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۳۷۲هـ.ق.
۲۶. رازی، فخرالدین محمد، مفاتیح الغیب، سوم، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰هـ.ق.
۲۷. ربانی، محمدحسن، دانش درایة‌الحدیث، اول، مشهد: دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ۱۳۸۰هـ.ش.
- ژلیو، کلود، مقاتل؛ مفسر بزرگ و محدث و متکلم مطرود، آیین پژوهش، سال ۱۳، شماره ۷۶، صص ۴۳-۶۵، قم، مهر و آبان ۱۳۸۱هـ.ش.
۲۹. سقاف، حسن بن علی، قاموس شتائم، اول، الأردن: مکتبه الإمام النووی، ۱۴۱۴هـ.ق.
۳۰. شایسته‌نژاد، علی‌اکبر، بررسی و نقد آیات خلافت و ولایت در تفسیر مقاتل بن سلیمان و تفسیر الکشاف زمخشری، مجله تحقیقات علوم قرآن و حدیث، سال پنجم، شماره ۹، صص ۴۶-۲۷، تهران، ۱۳۸۷هـ.ش.
۳۱. _____، تفسیر مقاتل بن سلیمان و جایگاه آن، مجله مطالعات قرآن و حدیث، شماره ۳، صص ۹۵-۱۲۳، تهران، پاییز و زمستان ۱۳۸۷هـ.ش.
۳۲. صدوق، محمد بن علی، عیون اخبار الرضا(ع)، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۴هـ.ق.
۳۳. _____، من لایحضره الفقیه، قم: مؤسسه النشر الإسلامی التابعه لجماعه المدرسین، بی‌تا.

۳۴. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الأمم و الملوك، چهارم، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۴هـ.ق.
۳۵. _____، جامع البیان عن تأویل آیه القرآن، بیروت: دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۱۵هـ.ق.
۳۶. طوسی، محمد بن حسن، اختیار معرفة الرجال، قم: مؤسسه آل البيت (ع) لاحیاء التراث، ۱۴۰۴هـ.ق.
۳۷. _____، الامالی، اول، قم: دارالثقافه للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۱۴هـ.ق.
۳۸. عسقلانی، ابن حجر، تهذیب التهذیب، بیروت: دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۰۴هـ.ق.
۳۹. _____، فتح الباری، دوم، بیروت: دارالمعرفه للطباعة و النشر، بی تا.
۴۰. _____، مقدمه فتح الباری، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸هـ.ق.
۴۱. عسکری، مرتضی، معالم المدرستین، بیروت: مؤسسه النعمان للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۱۰هـ.ق.
۴۲. غماری، احمد بن محمد، فتح الملك العلی بصحة حدیث باب مدينة العلم علی، اول، قم: دلیل ما، ۱۴۲۸هـ.ق.
۴۳. قبانجی، حسن، مسند الامام علی (ع)، اول، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۲۱هـ.ق.
۴۴. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، چهارم، قم: دارالکتاب، ۱۳۶۷هـ.ق.
۴۵. قمی، عباس، مفاتیح الجنان، دوم، قم: مکتبه العزیزی، ۱۳۸۵هـ.ق.
۴۶. قندوزی، سلیمان بن ابراهیم، ینابیع الموده لذوی القربی، اول، تهران: دارالأسوه للطباعة و النشر، ۱۴۱۶هـ.ق.
۴۷. کلینی، حمد بن یعقوب، الاصول من الکافی، پنجم، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳هـ.ش.
۴۸. کورانی علی، جواهر التاريخ (السیره النبویه)، اول، باقی، بی جا، بی تا، ۱۴۳۰هـ.ق.
۴۹. _____، معجم أحادیث الإمام المهدي (ع)، اول، قم: مؤسسه المعارف الإسلامیه، ۱۴۱۱هـ.ق.
۵۰. کوفی، فرات بن ابراهیم، تفسیر فرات کوفی، اول، طهران: مؤسسه الطبع و النشر التابعه لوزاره الثقافه و الإرشاد الإسلامی، ۱۴۱۰هـ.ق.

۵۱. مالکی، حسن بن فرحان، *الصحة و الصحابه*، بی‌جا، بی‌نا و بی‌تا.
۵۲. مجلسی، محمدباقر، *بحار الانوار*، دوم، بیروت: مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ هـ.ق.
۵۳. مزی، محمد بن یوسف، *تهذیب الکمال*، اول، بیروت: مؤسسه الرساله، ۱۴۱۳ هـ.ق.
۵۴. مطهری، مرتضی، *مجموعه آثار شهید مطهری*، بی‌نا و بی‌تا.
۵۵. معرفت، محمد هادی، *التفسیر و المفسرون*، اول، مشهد: الجامعه الرضویه للعلوم الاسلامیه، ۱۴۱۸ هـ.ق.
۵۶. مفید، محمد بن محمد، *الافصاح فی امامة امیر المؤمنین*، دوم، بیروت: دارالمفید للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۱۴ هـ.ق.
۵۷. _____، *الامالی*، دوم، بیروت: دارالمفید للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۱۴ هـ.ق.
۵۸. ناصحیان، علی اصغر، *نخستین تفسیر فقهی و مؤلف آن*، مجله آموزه‌های قرآنی، شماره ۱۴، صص ۶۹-۷۰، مشهد، زمستان ۱۳۸۳ هـ.ش.
۵۹. ناوشکی، رسول، *معرفی مقاتل بن سلیمان*، فروغ و وحدت، شماره ۲۱، صص ۷۰-۵۹، تهران، پاییز ۱۳۸۹ هـ.ش.
۶۰. نجاشی، احمد بن علی، *فهرست اسماء مصنفی الشيعة (رجال النجاشی)*، پنجم، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۶ هـ.ق.
۶۱. نوری، حسین، *خاتمه المستدرک*، اول، قم: مؤسسه آل البيت (ع) لإحياء التراث، ۱۴۱۶ هـ.ق.
۶۲. نووی، یحیی بن شرف، *روضه الطالبین*، بیروت: دارالکتب العلمیه، بی‌تا.
۶۳. نوبیا، پل، *تفسیر قرآنی و زبان عرفانی*، ترجمه اسماعیل سعادت، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۳ هـ.ش.
۶۴. نیسابوری، مسلم بن حجاج، *صحیح مسلم*، اول، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۴۲۵ هـ.ق.
۶۵. وحید بهبهانی، محمد باقر، *حاشیه مجمع الفائدة و البرهان*، اول، منشورات مؤسسه العلامه المجدد الوحید البهبهانی، ۱۴۱۷ هـ.ق.